



سال هفتم، شماره ۲، پیاپی ۲۳ تابستان ۱۴۰۳

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2783-4166

بررسی جغرافیای تاریخی در غزلی از حافظ

دکتر علی بازوند^۱، دکتر اسماعیل سپهوندی^۲، مجید سپهوند^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۰۳/۲۹

نوع مقاله: پژوهشی

(از ص ۴ تا ص ۲۱)

doi: [10.22034/CAAT.2024.451716.1087](https://doi.org/10.22034/CAAT.2024.451716.1087)

چکیده

جغرافیای تاریخی یک گرایش علمی جدید است که بین دو علم تاریخ و جغرافیا قرار گرفته است و در این علم به علوم طبیعی در حیطه جغرافیا و علوم روحی (انسانی) در حیطه تاریخ پرداخته می‌شود. با اینکه جغرافیای تاریخی از این دو علم استخراج می‌شود به نحوی می‌توان گفت، این دو علم را نیز تغذیه می‌نماید. با توجه به اینکه شاعران نیز به مانند جغرافی نگاران و مورخان به علوم طبیعی و روحی در اشعار خود توجه دارند؛ بنابراین بعضی از شاعران که در جنگ‌ها و در سفر و حضر با پادشاهان و امیران بوده‌اند اشعار آنها حاوی نکات نغز و بدیعی در این خصوص می‌باشد. گاهی اشاراتی در شعر شاعران یافت می‌شود که در سایر آثار تاریخی کمتر به آن پرداخته شده است. اگرچه حافظ طبق شواهد فردی اهل مسافرت و سیاح نبوده است اما به مناطقی گاه اشاره می‌کند که در خور توجه است. حافظ در مقایسه با سایر شاعران بزرگ از جمله سعدی اشارت اندکی دارد اما همین اشارات کوچک گاه در شعر زیبای ایشان بسیار چشمگیر و قابل توجه است. از جمله این شاعران می‌توان به حضرت حافظ اشاره کرد که در اشعار خود به نحو احسن اشارات خوبی در این خصوص دارد و به ویژه در یک غزل با مطلع «تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج» این علم را به خوبی در اشعار نغز خویش آشکار نموده است. یافته‌های مقاله حاکی از آن است که حافظ در این غزل اشارات روشنی به برخی اقالیم و مباحث تاریخی داشته است که برای مورخین و پژوهشگران حوزه جغرافی اطلاعات مفیدی ارائه کرده است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، شعر، غزل، جغرافیای تاریخی.

^۱. استادیار دانشگاه فرهنگیان، گروه آموزش زبان فارسی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) // Bazvanda@yahoo.com

^۲. مدرس دانشگاه فرهنگیان، خرم‌آباد، ایران. // esy.sepah@yahoo.com

^۳. دانشجوی دکتری دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. // m.sepahvand4030@gmail.com



۱- مقدمه

شاعران از جمله نوابغ روزگار خویش بوده و با گذشت زمان بر ارزش اشعار آنها پرداخته می‌شود که امروزه با بررسی دقیق و همه جانبه این اشعار می‌توان نکات خوبی از آنها دریافت نمود. از مهم‌ترین مسائلی که می‌توان در اشعار هر شاعر یافت، اشارات جغرافیایی و تاریخی است. غزلیات حافظ را می‌توان نمونه‌های شاعرانه‌ای دانست که به خوبی می‌توان علم و یا گرایش جدید جغرافیای تاریخی را از آنها پیدا نمود. نام بردن از هر نقطه جغرافیایی و اوضاع تاریخی آن با توجه به وسع دانش شاعر در این موارد است که می‌توان حافظ را نمونه خوبی دانست که از این امر غافل نبوده‌است و غزلیات او در جای جای خود حاوی نقاط جغرافیایی و اوضاع تاریخی می‌باشد. تاکنون تحقیقی که جغرافیای تاریخی را در شعر شاعرانی مانند حافظ مورد توجه قرار دهد کار نشده‌است.

۱-۱- ضرورت و روش پژوهش

ضرورت این پژوهش آشنایی با مکان‌های و اصطلاحات جغرافیایی در اشعار شاعران می‌باشد. این تحقیق که روش گردآوری آن کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی قصد پاسخ‌گویی به این سؤال را دارد: حافظ در غزل با مطلع تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج» به چه نکات جغرافیای تاریخی پرداخته‌است؟ با توجه به بررسی این غزل می‌توان این ادعا که شاعر دارای دانش جغرافیای تاریخی بوده‌است را اثبات نماید که یک شاعر دید وسیعی در خصوص گرایش جغرافیای تاریخی دارد.

۱-۲- پیشینه پژوهش

با آنکه اشعار اغلب شاعران مملو از نکات و موضوعات شایسته تحقیق است، اما تقریباً تحقیق علمی چشمگیری در زمینه جغرافیای تاریخی آثار شاعران مشهور و جریان‌ساز انجام نشده‌است. بخشی از کارهایی که در مورد جغرافیای تاریخی یا موضوعات مشابه انجام شده عبارتند از:

- یزدانی‌راد (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «جستاری در نقد باورها و دیدگاه‌های معمول در باره جغرافیای تاریخی و تاریخ یزد سده پنجم هجری» به نقد گزارش‌ها و دیدگاه‌های رایج در باره تاریخ یزد می‌پردازد.

- اشعاری و صالحی (۱۴۰۱) در پژوهشی تحت عنوان «مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی مکان رویداد گذر سیاوش از آتش» نتایج حاصل از این پژوهش، جغرافیای دقیقی از محل احتمالی گذر سیاوش از آتش را براساس منابع مکتوب ارائه داده‌اند که با منابع تاریخی و جغرافیایی و ادبی و باستان‌شناسی هم‌خوانی و هماهنگی دارد.

- ماخانی (۱۴۰۱) در تحقیقی با نام «جغرافیای تاریخی از دو منظر درآمدی براهمیت جغرافیای تاریخی پیرامون مسائل تاریخی ایران» نویسنده به تغییراتی که جغرافیای تاریخی به خود دیده‌است، اشاره می‌کند و در ادامه معتقد است که جغرافیای تاریخی مقوله‌ای ایستا نیست؛ بلکه کمترین کارکرد آن بیان پاسخی در خور به مسائل هویتی و گامی مستحکم برای تحکیم مناسبات ملی ایرانیان خواهد بود.



-بیک محمدی (۱۴۰۰) در کتابی تحت عنوان «مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران» به بررسی جغرافیای تاریخی ایران و مسائل مربوط به رابطه انسان و محیط از منابع تاریخی و جغرافیایی گذشته بررسی می‌پردازد. مؤلف تلاش کرده است تا موجبات شناخت بیشتر مسائل جغرافیای تاریخی ایران را برای درک و فهم بهتر بسیاری از پدیده‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی امروز کشورمان فراهم کند تا برای تمامی پژوهشگران مسائل جغرافیایی و تاریخی ایران به ویژه دانش‌پژوهان و دانشجویان رشته‌های علوم انسانی چون جغرافیا، تاریخ، باستان‌شناسی و علوم اجتماعی مفید باشد.

-پاسیون، مایکل (۱۳۹۹) در کتابی با عنوان «جغرافیای تاریخی: پیشرفت و چشم‌انداز» نویسنده جغرافیای تاریخی را علمی میان رشته‌ای می‌داند که به بررسی تأثیر محیط جغرافیایی بر وقایع تاریخی می‌پردازد. در جغرافیای تاریخی، سیر تکامل دولت‌ها و تغییرات مرزی‌شان و تاریخ اکتشافات جغرافیایی بیان و بررسی می‌شود و با کمک این علم می‌توان محیط‌های گذشته را به شیوه بررسی سلسله وقایع در یک زمان بازسازی کرد یا آن‌ها را با در نظر داشتن تحولات گذشته، ارزیابی کرد. هم‌چنانکه مشاهده می‌شود منابع مذکور مشخصاً به موضوع جغرافیای تاریخی در شعر خواجه حافظ یا دیگران پرداخته‌اند و این پژوهش می‌تواند در نوع خود بدیع و تازه باشد.

۲- جغرافیای تاریخی در شعر شاعران

از گفته محققان تاریخ و جغرافیا برمی‌آید که جغرافیای تاریخی علمی است که از تأثیر محیط جغرافیایی بر وقایع تاریخی، سیر تکامل دولت‌ها و تغییرات مرزی آنها و تاریخ اکتشافات جغرافیایی بحث می‌کند (قرچانلو، ۱۳۸۵: ۸/۱). زیرا مفاهیم مورد علاقه جغرافی‌دان تاریخی؛ مفاهیمی هستند که او را قادر می‌سازد تا ماهیت دگرگونی جغرافیایی بشر را درک نماید. جامعه بشری آفرینش ذهن بشر است و دگرگونی در آن نتیجه اندیشه بشری است (گلکه، ۱۳۷۹: ۵۰/۲). در رابطه با علم جدیدی به نام جغرافیای تاریخی که به اصطلاح بعضی پیوند بین جغرافیا و تاریخ می‌باشد، باید چنین گفت که این‌گونه نیست و این علم فراتر از این دو علم و در واقع هم جغرافیا و هم تاریخ زیر مجموعه این علم می‌باشد. در واقع دانش جغرافیا در کنار تاریخ از اهمیت بسیاری برخوردار است و کتب جغرافیایی نیز از اطلاعات تاریخی فراوانی برخوردار هستند (رجاء، ۱۳۸۵: ۶۹). جغرافیای تاریخی شناخت منطقی تاریخ، شناخت تمام و کمال پس زمینه در حال تغییر طبیعی (فیزیکی) را ایجاد می‌کند که بر آن اساس حوادث تاریخ به وقوع پیوسته است. با این وجود می‌توان گفت کار اصلی جغرافیای تاریخی بازسازی جغرافیای گذشته است (معیری، ۱۳۸۶: ۱۴۲-۱۴۱). بررسی‌های ادبی و دیوان اشعار و کتاب‌های تاریخ ادبیات نیز گاهی مشتمل بر اطلاعاتی درباره جغرافیای تاریخی مناطق زیادی از کشور ایران است (سیدسجادی، ۱۳۸۳: ۳۵). شاعران ادب فارسی برای سرودن شعر و خیال‌انگیزی آن، غالباً کوشیده‌اند از محیط زندگی و پدیده‌های تاریخی و جغرافیایی پیرامون خود الهام بگیرند و تصاویری خلق کنند که هم از نظر ادبی حائز اهمیت و از نظر تاریخی و جغرافیایی قابل توجه و بررسی هستند. یکی از تعاریف رایج



در باب شعر آن است که شعر نوعی تقلید از طبیعت است. «خواجه نصیرالدین شعر را به مثابه یک هنر، نوعی تقلید و محاکات می‌داند، تقلیدی از طبیعت و عالم خارج» (در گاهی، ۱۳۷۷: ۶۲). با توجه به این تعریف چنان دانسته می‌شود که شعر بدون طبیعت و الهام از آن در حقیقت معنایی نخواهد داشت. کار شاعر در اینجا به مانند آفرینش یک تابلوی نقاشی است که مناظر مختلف طبیعت و پیرامون خود را به زیبایی تمام به تصویر می‌کشد اما تفاوت او با نقاش در این است که شاعر می‌تواند با تکیه بر عنصر تخیل، تصاویر حاصله را حتی زیباتر و خیال‌انگیزتر از اصل تصویر ارائه دهد. خواجه نصیرالدین طوسی نیز در کتاب «اساس الاقتباس» محاکات را موجب لذت می‌داند و معتقد است که به کمک آن می‌توان چیزهایی را به وجود آورد که در جهان عادی امکان‌پذیر نیست و یا دست به کاری شگفت زد و سبب حیرت و تعجب دیگران شد (نک؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۵). علاوه بر این، از عوامل موثر جهت پیدایش سبک‌های شعری مختلف، عموماً محیط‌های اجتماعی، جغرافیایی و تاریخی است. دکتر صفا در این باره گفته است: «ما برای پی بردن به افکار شاعر علاوه بر بررسی شخصیت او به محیط زندگی او نیز نیاز داریم؛ زیرا جامعه‌شناسی و ادبیات لازم و ملزوم یکدیگرند که با استفاده از آنها در نقد ادبی به شناخت دقیق‌تری از شاعر و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کرده، می‌رسیم» (صفا، ۱۳۵۶: ۶۵). محیط جغرافیایی‌ای که شاعر در آن زندگی می‌کند از نظر آب و هوایی (گرم یا سرد بودن)، تغییر فصول، برف و باران، وجود دریاها، رودهای بزرگ و معروف، کوه‌های و سلسله جبال مختلف، دشت‌ها، بیابان‌ها، حیوانات بومی، سنگ‌ها و جواهرات گران‌بها، گیاهان و درختان و نیز بافت و موقعیت تاریخی، نظیر شکل معماری، استحکام و مواد به کار رفته در ساخت بناهای تاریخی، سلسله‌های پادشاهی، ادوات جنگی، عقاید و باورها، قوانین حاکم، مشاغل و حرفه‌ها، علایق و... همگی در اندیشه و تخیل شاعر کاملاً تاثیرگذارند. نقش تاریخ و جغرافیا در دگرگونی سبک‌های شعری زمانی به درستی روشن می‌شود که ما برای بررسی هریک از آنها از دوره‌های تاریخی مختلف و نیز نام‌های جغرافیایی گوناگون استفاده می‌کنیم. «محیط زندگی شاعران از جمله عوامل تغییر سبک و شیوه شاعران است. پس می‌بینیم که در خراسان قدیم سبک خراسانی، در آذربایجان سبک آذربایجانی و در نواحی مرکزی ایران، سبک عراقی و در سرزمین هند و اصفهان سبک هندی یا اصفهانی پدید می‌آید. در آذربایجان لهجه آذری و آمیختگی با سایر لهجه‌ها و زبان‌های مشرق از جمله زبان عربی و هم‌چنین ارتباط با برخی از محیط‌های غیر ایرانی اطراف خود که با فرهنگ ایرانی متمایز بودند، عواملی هستند برای ظهور سبک آذربایجانی که در اشعار نظامی، ابوالعلائی گنجه‌ای، فلکی شروانی و مجیر بیلقانی جلوه می‌کند» (صفا، ۱۳۵۶: ۳۴۳).

۳- بررسی نسب و حسب حافظ

نفوذ شاعران بزرگ غزل‌گوی قرن هفتم خاصه سعدی و مولوی و عراقی گویندگانی که به غزل‌سرایی متمایل بودند، و نیز بر اثر ورود قطعی شعر به خانقاه‌ها و همچنین در نتیجه تحولی که در تربیت متصوفه و عرفا رخ داده و به شیوع تصوف علمی و سیطره کامل مشرب عرفان در ادب فارسی منجر شده بود، دو نوع غزل عارفانه و عاشقانه با هم



در آمیخت و ازین آمیزش شیوه‌ای نو در غزل به‌ظهور پیوست. درین شیوه از طرفی افکار عالی عرفانی و نکات عمیقی از حکمت و وعظ و تفکرات شاعرانه و از طرفی دیگر زبان لطیف شاعران غزل‌گوی و دقتی که آنان در حفظ ظاهر الفاظ خود به‌کار می‌بردند، با یکدیگر همراه شد و به شاعران متفکر عالی مشرب فرصت داد که با استفاده از تعبیرات و ترکیباتی که پیش از آنان فقط در بیان عشق‌های مجازی به‌کار می‌رفت اندیشه‌های بلند خود را در قالب الفاظ بریزند و حتی گاه از همان مقاصد که غزل‌سرایان پیشین داشتند در راه بیان افکار خود بهره بردارند. از اینجاست که می‌بینیم در غزل‌های شاعرانی از قبیل خسرو دهلوی و اوحدی و خواجه و عماد و حافظ و کمال خجندی و سیف فرغانی افکار پخته صوفیانه و حکیمانه با تأثرات و عواطف عالی شاعرانه و گاه عاشقانه همراهست و همان تعبیرات و کنایات و ترکیبات که غزل‌سرایان عاشق‌پیشه داشتند در ابیات آنان نیز به‌کار می‌رود. این شیوه که مسلماً غزل فارسی را از ابتدال و یکنواختی افکار و الفاظ رهایی بخشید و آن را با بیان معارف و حقایق همراه ساخت، مخصوصاً در سخن لسان‌الغیب حافظ شیرازی به‌حدّ اعلاّی کمال رسید (صفا، ۱۳۷۸: ۲۲۳/۳-۲۲۲). چنانچه باید درباره حافظ چنین گفت که او از پیشوای غزل‌سرایان ایران بود (ملایری، ۱۳۷۹: ۶۳/۱). در جامع مفیدی از خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی با عنوان سلطان‌الشعرا یاد شده‌است (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۹۹/۱). اسمش محمد، لقبش شمس‌الدین، از اهل شیراز و کمال او مشهور آفاق، در شرق و غرب عالم مقامات عالیه او مشتهر، حکمرانان زمانش از انفاس او مدد جستندی و بعد از او پادشاه و گدا به تفأل کتاب او اعتقاد تمام دارند. «لسان‌الغیب» اش خوانند. مرقدش زیارتگاه خاص و عام، اشعارش مطبوع طبع انام، لکن افسوس که مقبره چنین شخص عالی‌مقام را بعضی از حسودان خود غرض به انهدام کوشیدند و می‌کوشند و این بدنامی را در کتب تواریخ اغیار به یادگار گذاشتند، اهل فرنگ طعنه به ملت و دولت اسلام می‌زند و در حق آن عارف ربانی بهتان‌ها گفته و از راه ریا و تزویر نسبت‌ها دهند؛ در جواب این خود غرضان خواجه اشعار مناسب سروده که برخی نوشته‌آید: عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت / که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت / من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش / هر کسی درود عاقبت کار که کشت (مراغه‌ای، ۱۳۸۵: ۶۰۵). صفا درباره زندگی حافظ چنین می‌نویسد که پدرش «بهاء‌الدین محمد» بازرگانی می‌کرد و مادرش از اهل کازرون و خانه ایشان در «دروازه کازرون شیراز» واقع بود. ولادت حافظ در اوایل قرن هشتم هجری، حدود سال ۷۲۷ق در شیراز اتفاق افتاد و او به سال کوچک‌تر از برادران خود بود. بعد از مرگ بهاء‌الدین پسران او پراکنده شدند و شمس‌الدین محمد که خردسال بود با مادر در شیراز ماند و روزگار آن دو به تهیدستی می‌گذشت. به‌همین سبب حافظ همین‌که به مرحله تمییز رسید در نانوایی محله به خمیرگیری مشغول شد تا آنکه عشق به تحصیل کمالات او را به مکتب‌خانه کشانید و وی چندگاهی ایام را بین کسب معاش و آموختن سواد می‌گذرانید. بعد ازین زندگانی حافظ تغییر کرد و او در جرگه طالبان علم درآمد و مجالس درس علما و ادبای زمان را در شیراز درک کرد و به تتبع و تفحص در کتب اساسی علوم شرعی و ادبی از قبیل کشف زمخشری و مطالع‌الانظار قاضی بیضاوی و مفتاح‌العلوم



سگاکي و امثال آنها پرداخت و او چندین بار در مجلس درس قوام‌الدین ابوالبقا عبدالله بن محمود بن حسن اصفهانی شیرازی (مرگ ۷۷۲ هجری) مشهور به «ابن الفقیه نجم» عالم معروف به قرآآت سبع و فقیه بزرگ عهد خود دیده و غزل‌های سحرش را در همان محفل علم و ادب شنیده بود (صفا، ۱۳۷۸: ۱۰۶۴/۳). برخی مانند کیخسرو اسفندیار اعتقاد دارند که حافظ بر کیش پسیخانیان بوده است و این بیت را دلیل بر آن می‌دانند: ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس / بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس (اسفندیار، ۱۳۶۲: ۲۷۷/۱؛ اصلاح عربانی، ۱۳۷۴: ۲۷۹/۲). مؤلف بستان‌السیاحه اصل حافظ را از رودآور می‌داند؛ چنانچه اشاره دارد: «ذکر رودآور: قدیم‌الایام قصبه بوده مسرت اثر و آن دارالاماره توپسرکان بوده و زعفران نیز آنجا می‌شده اکنون اثری از آن ظاهر نیست مگر تلی راقم دیده گویند اصل خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی از آنجا بوده و در شیراز نشو و نما کرده و این رباعی را بر مدعای خود دلیل کنند رباعی: مقبول همه خواص و مشهور عوام / خوش لهجه و موزون حرکت بدر تمام / در خطه شیراز مدام است بنام / رودآوری و محمد و حافظ نام (شیروانی، بی‌تا: ۲۹۹). سلطان احمد سفاک و خونریز بوده و در نظم شعر و علم موسیقی دستی داشته. خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی او را مدح نموده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۶۳۶/۱). وی همچنین از ممدوحان شیخ ابواسحاق اینجو (۷۵۸-۷۴۳ق) بود؛ چنانچه یک غزل با مطلع: «به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق / به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد» نشانگر این امر است (نویسی، ۱۳۷۹: ۷۴). وی از ممدوحان قوام‌الدین بود (منزوی، ۱۳۸۲: ۸۹۴ و ۹۰۱). حاجی قوام‌الدین شیرازی در حدود سال ۷۷۰ ق به وزارت شاه شجاع آل مظفر قیام داشت و از سوء تدبیر خود به فرمان شاه شجاع کشته گشت (فسایی، ۱۳۸۲: ۱۱۸۴/۲). حافظ در یک بیت چنین او را مدح نموده است: «دریای اخضر فلک و کشتی هلال / هستند غرق نعمت حاجی قوام ما» (فسایی، ۱۳۸۲: ۶۷۹/۱). خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی علیه‌الرحمه در اوقاتی که در یزد به تحصیل مشغول بوده است (مشتاقی نائینی، ۱۳۶۶: ۴۹). حافظ تنها شاعر نبود؛ بلکه عارف و فیلسوف بود (همایون فرخ، ۱۳۷۱، مقدمه: بیست و دو). چون در اشعار او می‌توان بدین امر پی برد. همچنین در بین شعرا و گویندگان، حافظ شیرازی بیش از همه پرده از روی فساد و دورویی روحانیان و واعظان و زاهدان قشری و مغرض عهد خود برداشته و ماهیت آنان را آشکار کرده است (راوندی، ۱۳۸۲: ۵۴۳/۳). حافظ در عهد امیر مبارزالدین از او در اشعارش با عنوان محتسب یاد می‌کرد؛ زیرا در شیراز «به قدر مقدور در تقویت ارکان شریعت غرّاً کوشیده به رفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی‌شایبه تکلف و سخنوری امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین‌پروری، از شرب شراب و ارتکاب سایر مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر به زبان ظرفای شیراز ملقب به محتسب شد»؛ چنانچه در یک بیت چنین سروده است: «اگرچه باده فرح‌بخش و باده گل‌بیز است / به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است» (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۹۹/۱). در رجال حبیب‌السیر به رابطه حافظ و شاه شجاع اشاره‌ای شده است که ذکر آن خالی از لطف نیست؛ خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی به واسطه بلاغت و فصاحت و



غایت شهرت به جودت لفظ و عبارت، احتیاج به تعریف ناظمان مناظم سخنوری ندارد. به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را. در نفحات مسطور است که شعر حافظ، لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار است، بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرج است. روزی شاه شجاع به زبان اعتراض، خواجه حافظ را مخاطب ساخته، گفت: ابیات هیچ‌یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشد؛ بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب، و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست. خواجه گفت آنچه به زبان مبارک شاه می‌گذرد عین صدق و محض صواب است اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتها تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی‌نهد؛ بنابراین کنایت شاه شجاع در مقام ایذای خواجه حافظ شده به حسب اتفاق در آن ایام آن جناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است: «گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد / آه اگر از پس امروز بود فردایی» و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان معلوم می‌شود که حافظ به قیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقیهان خود قصد نمودند که فتوا نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از این بیت آن معنی مستفاد می‌گردد. خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین‌الدین ابو بکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت قصه بداندیشان را عرض نمود. فرمود که مناسب آن است که بیت دیگر مقدم بر این مقطع درج کنی مشعر به این معنی که فلان چنین می‌گفت تا به مقتضای این مثل که نقل کفر، کفر نیست از این تهمت نجات یابی. خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل مندرج است: «این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت / بر در میکده‌ای با دف و نی ترسایی» و به این واسطه از آن دغدغه نجات یافت (نوابی، ۱۳۷۹: ۱۱۱-۱۱۰). به‌طور کلی خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی یکی از بزرگ‌ترین شاعران نغزگوی ایران و از اعظم گویندگان جهان و از «اکابر گردنکشان نظم» فارسی است (صفا، ۱۳۷۸: ۳/۱۰۶۵-۱۰۶۴). در خاتمه به سخن راقم سمرقندی در اعجاز سخن‌سرایی حافظ اکتفا می‌نماییم «اسم شریفش شمس‌الدین محمد است. او را لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار گفته‌اند. الحق سخنانش همه از واردات غیبی و از ورای پرده لاریبی است. شاهد حال را در نظر محرمان اسرار در پرده لباس قال به صد رنگ جلوه داده، حسن معانی از ادای الفاظ چون گل از صفای شب‌نم ظاهر و پیدا و ترکیب بند لفظ در سواد مداد همچون موج نور در سیاهی هویدا، از ابیات آبدار متینش گلستان انشاء رنگین و از مصرع‌های نمکینش خوان سخن‌سرایان پرشور و شیرین (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۲۳).

۴- بررسی جغرافیای تاریخی در غزل با مطلع تویی که بر سر خوبانِ کشوری چون تاج حافظ

با توجه به نوشته‌های مؤلفان جغرافیای تاریخی که شامل کتاب‌های مسالک و ممالک، البلدان‌ها، عجایب‌الغریب و ... هستند به بررسی اصطلاحات این غزل (دیوان حافظ، ۱۳۷۵: ۶۷) از دیدگاه آنها می‌پردازیم:



بیت اول

تویی که بر سر خوبانِ کشوری چون تاج
سَزَدَ اگَر همه‌ی دلبران دَهَنَدَت باج

نام بردن از کشور و تاج و باج همه از اصطلاحات جغرافیای تاریخی است که در کتاب‌های مختلف این گرایش آمده است، چنانچه «بخش خاوری هر یک از هفت اقلیم از ترکستان است. پس کشور ترکان از نخستین اقلیم تا به اقلیم هفتم در خاور آنها کشیده شده است. نیز گفتیم که ترکان، ملتی بزرگند و از دیگر ملت‌ها به شجاعت و جلادت و سنگدلی امتیاز دارند که همانند درندگانند. ستم و زورگویی و خشونت بر خوی ایشان چیره است» (قزوینی، ۱۳۶۶: ۶۷۵). درباره تاج به یک روایت احسن‌التقاسیم اکتفا می‌کنیم: «تنگهٔ هرمز و دریای هرکند (هند) و آن را تنگه و گودابی است که سخت‌ترین نقطه آن از رأس‌الجمجمه تا دیبل است. پس از آن دریائی است که گودایش دانسته نیست و جزیره‌هایش بشمار ناید. پادشاهی از عرب دارد. گویند یک هزار و هفتصد جزیره است که پادشاهشان یک زن است. کسی که بدانجا رفته می‌گفت این شهبانو برهنه بر تخت نشیند و تاج بر سر نهند و چهار هزار کنیز پشت سر وی برهنه ایستاده‌اند» (کرمی، ۱۳۶۱: ۱۹/۱). یعقوبی دربارهٔ خراج مصر در صدر اسلام اشاره دارد: «عبدالله بن سعد بن ابی سرح در خلافت عثمان بن عفان دوازده میلیون دینار باج و خراج جمع‌آوری کرد» (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۱۱۸).

بیت دوم

دو چشمِ شوخِ تو برهم زده خَطَا و حَبَش
به چینِ زلفِ تو ماچین و هند داده خراج

این بیت که شاه بیت این غزل از نظر جغرافیای تاریخی است از پنج سرزمین خطا (ختا) و حبشه و چین و ماچین و هند نامبرده شده است که تنها کسی چون حافظ قادر به انجام این کار می‌باشد. ابوریحان در کتاب جغرافیای خود، تحدید نه‌ایات‌الأمکن لتصحیح مسافات‌المساکن دربارهٔ این سرزمین‌ها چنین می‌نویسد «و اما اکنون که دین اسلام در شرق و غرب زمین آشکار شده و میان اندلس از مغرب و کنارهای چین و میانه هند از شرق و میان حبشه و سرزمین زنگیان در جنوب و سرزمین ترکان و صقالبه در شمال پراکنده شده، ملت‌های گوناگون با یکدیگر الفتی پیدا کرده‌اند که تنها ساخته خدا است و در میان ایشان جز تباهی تباہکاران و کسانی که مایهٔ ترس در راه‌ها می‌شوند چیزی بر جای نمانده است و آنان که بر کفر خود باقی مانده‌اند، از اسلام بیم دارند و مسلمانان را بزرگ می‌دارند و با



ایشان به صلح و صفا زندگی می‌کنند و به‌همین جهت آنچه درباره مسافت‌ها اکنون شنیده‌شود درست‌تر و بیشتر قابل اعتماد است» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۹۶/۲). در کتاب هفت کشور و سفرهای ابن‌تراب هم اشاراتی به این سرزمین‌ها بدین‌صورت شده است «آورده‌اند در تاریخ که منوچهر بن مشحور نبیره دختر [ای] ایرج بن فریدون [بود و فریدون] سه پسر داشت. یکی سلم و دیگر تور و دیگری ایرج و فریدون در زمان خود ممالک را به سه قسم کرد: ترکستان و چین و ماچین و خطا و ختن را به تور ارزانی داشت و نام او را فغفور گذاشت و زمین روم و روس و شام و زنگبار و حدّ مغرب را به سلم داد و او را قیصر نام نهاد و زمین عراق و خراسان و بصره و بغداد و حدّ یمن و حجاز را به ایرج داد و او را از همه دوستر می‌داشت» (هفت کشور، ۱۳۸۶: ۲۱۹). خراج نیز به فراوانی مورد استفاده جغرافی‌نگاران است که امروزه با بررسی متون جغرافیایی که تاریخ نیز هستند می‌توان به این مهم دست یافت، به گفته بلاذری: «اهل ذمه‌ای که زمین‌های مشمول عشر را تملک کنند، در این صورت بر خود ایشان جزیه و بر زمین‌هایشان به‌قدر استطاعت زمین خراج قرار خواهد گرفت، و آنچه بدین عنوان از آنان گرفته‌شود مشمول حکم خراج است، پس اگر اسلام آوردند جزیه از ایشان ساقط و خراج به‌طور دائم بر اراضی باقی خواهد بود» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۱۰۹).

بیت سوم

بیاضِ رویِ تو روشن چو عارضِ رُخِ روز
سوادِ زلفِ سیاهِ تو هست ظلمتِ داج

داج (ذاج و یا زاج) ماده‌ای معدنی است که از زیر زمین به صورت خاک و سنگ استخراج می‌شود و این چشمه در آخر قلمرو اشبیلیه قرارداد (قرچانلو، ۱۳۸۲: ۱۷۶). بیشتر مؤلفان کتاب‌های جغرافیای تاریخی به این ماده معدنی اشاراتی دارند. چنانچه قزوینی در کتاب خود درباره آن چنین نوشته: (أحجار زاجات) تتولد جميع أجزاء الزاجات من أجزاء مائية و أجزاء أرضية محرقة إذا اختلط بعضها ببعض اختلاطا شديدا و سبب الحرارة الزائدة التي وجدت في دخانها إذا اختلطت بالأجزاء المائية يحدث فيها دهنية، فتصير قابلة للذوبان. و لهذا وجد في الزاج ملوحة و كبريتية و حجرية، فمن حيث إنه وجدت فيه الأجزاء المائية و الأجزاء الأرضية المحترقة وجد فيه ملوحة، و من حيث إن الحرارة أنضجتها حتى أحدث فيه دهنية كبريتية، و من حيث إن الماء و التراب انعقدا بحرارة الشمس وجد فيه حجرية، و أما اختلاف ألوانها فبحسب اختلاف المعادن (قزوینی، ۱۳۸۵: ۱۹۸). در تاریخ طبرستان نیز از زاج نام برده‌شده: «و اجماع اهل عالمست که برای مقام متجمل را مثل طبرستان طرفی در همه دنیا نیست، مباحث از هیزم و میوه‌ها و نی‌ها و حشایش و ادویه دشت و کوه و کان‌های گوگرد و زاج و سنگ سرمه، و بسیار جایگاه معادن زر و سیم...» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۸۰/۱).



بیت چهارم

دهانِ شهیدِ تو داده رواجِ آبِ خِضِرِ
لبِ چو قندِ تو بُرد از نباتِ مصرِ رواجِ

شهید منظور عسل است که جغرافی‌نگاران هم به سازنده آن یعنی زنبور اشاره دارند و هم به خود عسل، به نوشته قزوینی: «نحل: او را به پارسی منج گویند، حیوانی لطیف است و صنعت ظریف دارد که اذکیاء عالم از مثل صنعت او عاجز باشند ... و در فصل بهار و خزان عسل کنند و از شکوفه‌ها و انواع رطوبات بخورند و بای عزوجل در اندرن ایشان حرارتی آفریده است که آن رطوبت را نضج دهد تا عسل شود ... و عسل را رطوبت لطیف است که از ثمار و انوار نحل برچینند» (قزوینی، ۱۳۹۰: ۶۶۵-۶۶۴). جغرافی‌نگارن در مورد آب خضر مطالبی نوشته‌اند مثل یاقوت حموی اشاره دارد: «بلاطه دیهی از کارگزاری نابلس در فلسطین است. جهودان می‌پندارند که نمرود پسر کنعان در آنجا ابراهیم (ع) را به آتش پرتاب کرد. چشمه آب خضر نیز در آنجا است» (حموی، ۱۳۸۰: ۶۱۵/۱). در زمانی که حافظ این غزل را سروده گویا نبات در سرزمین معروف مصر مشهور بوده‌است؛ زیرا «این همان سرزمین است که فرعون بر جهانیان بدان افتخار می‌ورزید و به دست یوسف شهرت جهانی یافت. آثار پیامبران، صحرای تیه، طور سینا، زیارتگاه‌های یوسف، معجزات موسی در آنجایند. مریم عیسی را بدان جا برد. خدا در قرآن مکرر از آن یاد نموده، فضلش را بیان کرده‌است. یکی از دو بال جهان و دارای مفاخر بی‌شمار است. مصر قبه‌الاسلام است، رودخانه‌اش گران‌مایه‌ترین نهرها است، حجاز از درآمد آنجا آباد می‌شود و موسم حج را مردم مصر رونق بخشند. خیرات آن به خاور و باختر می‌رسد. خدا آنجا را میان دو دریا نهاده و نامش را در جهان بلند آوازه ساخته‌است. همین بس که شام با آن همه گران‌مایگی روستای آن می‌باشد و حجاز با مردمش نان خور آندند» (کرمی، ۱۳۶۱: ۲۷۴/۱).

بیت پنجم

از این مرض به حقیقت شفا نخواهم یافت
که از تو دردِ دل ای جان، نمی‌رسد به علاج

جغرافی‌نگاران که امروزه باید از آثار آنها با عنوان منابع جغرافیای تاریخی یاد کرد در منابع خود از شفا و علاج نیز استفاده کرده‌اند از جمله یاقوت حموی که چنین می‌نویسد: «جب‌الکلب: دیهی از حلب است. مالک این ده ابن اسکافی می‌باشد و چون از او پرسیدم که آنچه درباره این «جب» گویند که هرگاه کسی که سگ هار او را گزیده از آنجا آب بنوشد شفا باید چیست؟ پاسخ گفت درست است و شکی در آن نیست. در همین چند ماه سه هار گزیده نزد ما آمدند و از آن ده جستجو می‌کردند و بد آنجا راهنمایی شدند. چون به بیابان آنجا رسیدند یکی از آن سه نفر پیشان شده گفت مرا ببندید تا کسی از شما را گاز نگیرم و آزاری نرسانم؛ زیرا چهل روز بود که سگ هار او را گزیده بود. پس وی را بستند لیکن همین که به «جب» رسیدند و از آب آن نوشیدند شفا یافتند. او می‌گفت تا کنون عادت چنین بوده



است که اگر هر گزیده تا چهل روز شفا نیابد دیگر علاج نخواهد داشت و اگر آنگاه بنوشد مرگ او نزدیک‌تر خواهد شد لیکن اگر پیش از چهل روز از آن آب بنوشد شفا خواهد یافت. او می‌گفت: این چاه، آب مردم آن ده را تأمین می‌کند که از آن می‌نوشند. او می‌گوید: بر سر این چاه حوضی از سنگ هست که چند بار آن را دزدیده‌اند و هر بار که دزدیده شده‌است جایگاه آن دزدان سنگباران شده تا آن را به جایگاه نخستین و بر سر چاه باز گردانیده‌اند (حموی، ۱۳۸۰: ۱۳/۲).

بیت ششم

چرا همی شکنی جان من ز سنگدلی؟

دل ضعیف که باشد، به نازکی چو زجاج

در این بیت به زیبایی از سنگ و شیشه (زجاج) استفاده شده‌است در مصرع اول دل به سنگ تشبیه شده‌است و در مصرع دوم به شیشه. درباره سنگ به نوشته زکریای قزوینی: «زمین، توده‌ای ساده با اجزایی همگون است؛ و به تأثیر خورشید در آن و فرود آمدن باران بر آن و وزیدن باده‌ها به آن، چیزهای شگفت‌انگیز در آن پدید آمده‌است. در هر بخش از این زمین، خاصیتی ویژه هست که در جز آن نیست. بخشی از آن، سنگ خارا شده و برخی دیگر، شنزاری نرم و آزاد و بعضی گلزاری شوره‌ور که هریک از آنها را، حکمتی دل‌انگیز است. در سنگ خارا گوهرهای گران‌بها، همچون یاقوت و زبرجد و جز آن پدید آید» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۷). علاوه بر زکریای قزوینی جغرافی‌نگاران بسیاری از سنگ و انواع آن نام برده و خواص هر کدام را نیز ذکر کرده‌اند که برای مثال می‌توان از ابن‌فقیه نام برد که چنین گفته‌است: «پس پاکای خدای که سنگ سخت را به قهر فرمان‌پذیر او ساخت تا در دل آن هر چیزی را به اندازه صورتگری کند» (ابن‌فقیه، ۱۳۷۹: ۳۳). در مورد زجاج (شیشه) جغرافی‌نگاران مطالب زیادی گفته‌اند چنانچه ادریسی چنین نوشته است «و أيضا أن فی جزیره لغوس المذكورة صنم وثیق البناء لا یمکن الصعود إلیه و فی هذه الجزیره یقال مات الذی بناه و هو تبع ذو المراند و قبره هناك فی هیکل مبنی من المرمر و الزجاج الملون و حکمی صاحب کتاب العجائب أن فی هذه الجزیره دواب هائلة و أن فیها أموراً تطول أوصافها و تمتنع العقول عن قبولها» (ادریسی، ۱۳۶۶: ۱۰۴/۱).

بیت هفتم

لب تو خضر و دهان تو آب حیوان است

قد تو سرو و میان موی و بر، به هیئت عاج



خضر نیز که یکی از پیامبران می‌باشد در متون جغرافیایی به وفور به کار رفته‌است و آب حیوان نیز همان آب حیات است که با خضر به کار می‌رود. به گفته شیروانی: «صوفیه انسان کامل را به اسامی مختلفه خوانده‌اند و از وجهی و مناسبتی باسمی مسمی کرده‌اند من جمله قطب و اسرافیل و جبرائیل و میکائیل و آدم گفته‌اند ... نوحش گفته‌اند برای آنکه نجات‌دهنده از طوفان بلاست و ابراهیم گفته‌اند؛ زیرا که از نار هستی گذشته و نمرود خواهش را کشته و خلیل حضرت حق کشته‌است و موسی نامیده‌اند جهت اینکه فرعون هستی را به نیل نیستی غرق نموده و در طور قرب مناجات می‌کند و خضر گفته‌اند برای آنکه آب حیوان علم لدنی خورده و بحیات جاودانی پی برده‌است و الیاس و داود و سلیمان و افلاطون و لقمان و جالینوس و عیسی و مهدی و هادی گفته‌اند» (شیروانی، بی‌تا: ۲۸۱). همچنین باید در این خصوص از زبان مؤلف هفت کشور چنین گفت: «چون سکندر ملوک الطوائف را به زمین عجم نشانند و آن ممالک به ایشان تفویض کرد خود به جانب بلخ حرکت نمود و بر هر شهری که از عجم می‌گذشت اعیان و ارکان را می‌کشت و حصار را ویران می‌کرد و مهتری هم از ایشان تعیین می‌فرمود و در خراسان شهر هرات و در ماوراءالنهر سمرقند [را] بنا کرد و روی به هندوستان آورد و مملکتش را گرفت و ملوکش را به قتل رسانید و از آن جا به ممالک چین به حدود مشرق رفت و از آن جا به مغرب رسید و در ظلمات به جهت آب حیوان با چهارصد کس به یک روایت هژده روز در حجاب ظلمات ماند و آخر الامر محروم برگردید و به عراق رفت و در مقابله حلوان به شهر زور رسیده وفات یافت و او را در تابوت کرده به شهر او فرستادند و ملک او ۳۶ سال بوده و به روایتی ۱۳ سال» (هفت کشور و سفرهای ابن‌تراب، ۱۳۸۶: ۱۹۱). درباره درخت سرو باید گفت: «درختی است بدان مثل زنند در استقامت قد و او در غایت اعتدال است و در زمستان و تابستان سبز باشد و از غایت حرارت هیچ متأثر نشود ... (قزوینی، ۱۳۹۰: ۳۶۲-۳۶۱). شاعران بدین منظور است که از آن در اشعار خویش زیاد به کار می‌برند.

درباره فیل نیز مطالب جغرافی‌نگاران اشارات خوبی دارند؛ چنانچه کلاویخو نوشته‌است که: در روز جنگ هر فیل برابر یک هزار مرد پیاده است و به راستی که همچنین است چون هرگاه که در میان گروهی مردان جنگی در تنگنا بیافتد از هر سو که باشد مردم را زیر پا می‌گیرد هرگاه که زخمی شود بهتر پیکار می‌کند و دیگر هیچ خطری به چشم او نمی‌آید. اما عاج فیل بلند است و چنان است که طبیعتاً تنها می‌تواند به سوی بالا ضربه بزند. رسم چنین است که گاهی آن را ببرند و کوتاه کنند و از بن آنها تیغه شمشیری آنچنان که گفته‌شد، کار بگذارند تا به این شیوه بتواند به پایین ضربه وارد سازد. فیل می‌تواند یک روز تمام یا حتی دو روز بی‌خوراک به سر برد و می‌گویند که به‌هنگام پیکار حتی سه روز بی‌خوراک می‌جنگد (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۲۶۵). حافظ ابرو نیز در جغرافیای خود اشاره دارد: چنانکه گویند در مجموع فارس در هیچ موضع سرایی از سرای‌های سیرافی بتکلف‌تر نبودی. و مجموع به گچ و خشت پخته بنا نهادندی و چوب ساج و عاج که از طرف زنج به کشتی آوردندی به عمارت آنجا صرف شدی (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۲۷/۲).



بیت هشتم

فتاد در دل حافظ هوای چون تو شهی
کمینه ذره‌ی خاک در تو بودی کاج

واژه شاه نیز به فراوانی در منابع تاریخی و جغرافیایی و البته آثاری که آنها را جغرافیای تاریخی نامیده‌اند، به کار می‌رود و بهترین مورد درباره شاه را می‌توان از زبان ابن خردادبه بیان داشت: «پادشاهانی که اردشیر آنان را شاه نامید؛ بزرگ کوشان شاه، گیلان شاه، بوذاردشیان شاه یعنی رساننده، میسان شاه، بزرگ ارمنیان شاه، آذرباذکان شاه، سجستان شاه، مرو شاه، کرمان شاه بدشوار کرشاه، یمان شاه، تازیان شاه، کاذش شاه، برجان شاه، اموکان شاه، سایبان شاه، مشکزدان شاه، (در خراسان) اللان شاه (در موقان)، براشکان شاه (در آذربایجان)، قفص شاه (در کرمان)، مکران شاه (در سند)، توران شاه (در ترکستان)، هندوان شاه، کابلان شاه، شیران شاه (در آذربایجان)، ریحان شاه (در هند)، قیقان شاه (در سند)، بلاشجان شاه، داوران شاه (در سرزمین داور)، نخشبان شاه، قشمیران شاه، بگردان شاه، کذافت شاه، و این بود نام شاهان» (ابن خردادبه، ۱۲۶۸: ۲۲). واژه کاج در بیت از ادات تمنا و آرزو و به معنای کاش است اما کاربرد این واژه در محور هم‌نشینی واژگان به گونه‌ای است که در رابطه با واژگان خاک و هوا، یادآور درخت کاج است. کاج به عنوان یک درخت در متون جغرافیای تاریخی نام آن زیاد خودنمایی می‌نماید به ویژه در سفرنامه‌ها چنانچه رابینو گفته است: «منجم باشی لنگرودی در این دهکده کاخی ساخته و طرح باغی را ریخته است. او بنای این کاخ و باغ را از افتخارات خود می‌داند. این باغ می‌تواند با تمام باغ‌هایی که من در ایران دیده‌ام رقابت کند. این باغ در پای کوهی مشجر واقع شده و جویبارهای کوچکی که از کوه سرازیر می‌شود از درون جوئی که با سنگ ساخته‌اند و در وسط باغ می‌باشد می‌گذرد. کاج و دیگر درختان غیر بومی در این باغ رشد کرده‌اند و گل‌های زیبای فراوانی در آن دیده می‌شود» (رابینو، ۱۳۷۴: ۳۶۳-۳۶۲).

۵- نتیجه‌گیری

جغرافیای تاریخی یک گرایش جدید و پرکاربرد امروزی است که با مراجعه به متون تاریخی و جغرافیایی می‌توان ردپای آن را به خوبی و حتی به طور کامل دریافت. شاید ناب‌ترین و بهترین این ردپا را در شعر شاعران معروف به‌مانند حافظ بتوان یافت که با بررسی یک نمونه از غزلیات او بدین مهم دست یافتیم. در این غزل موارد بسیاری از جغرافیای تاریخی با استفاده از مصداق آنها در کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی و حتی سفرنامه‌ها مثال زده شد که به زیبایی مکان‌ها و اصطلاحاتی که جغرافی‌نگاران در قدیم به کار می‌برده‌اند مورد توجه حافظ به عنوان یک شاعر بزرگ قرار گرفته است. یافته‌ها در این تحقیق نشان می‌دهد که اشعار شاعرانی مثل حافظ از جغرافیا غافل نبوده و با تأمل و



تعمق در اشعار آنها با تحقیق بیشتر می‌توان به مناطق مهم جغرافیایی پرداخت. امیدواریم بایی باشد برای بررسی مکان‌های جغرافیایی و تاریخی دیگر در غزلیات حافظ و شعرهای سایر شاعران.





منابع

- ابن‌اسفندیار، محمد (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*، جلد اول، چاپ دوم، تهران: پدیده خاور.
- ابن‌خردادبه، عبیدالله (۱۲۶۸). *مسالک و ممالک*، ترجمه سعید خاکرند، بیروت: دار صادر افست لیدن.
- ابن‌فقیه، احمد (۱۳۷۹). *ترجمه مختصر البلدان*، بخش ایران، ترجمه محمدرضا حکیمی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ادریسی، محمد (۱۳۶۶). *نزهة المشتاق فی إختراق الآفاق*، جلد یکم، بیروت: عالم الکتب.
- اسفندیار، کیخسرو (۱۳۶۲). *دبستان مذاهب*، جلد یکم، تهران: کتابفروشی طهوری.
- اشعاری، محمود و صالحی، محمدحسین (۱۴۰۱). «مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی مکان رویداد گذر سیاوش از آتش»، *فصلنامه جستارهای تاریخی*، سال ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۴۴-۳.
- اصلاح عربانی، ابراهیم (۱۳۷۴). *کتاب گیلان*، جلد دوم، تهران: گروه پژوهشگران ایران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۷). *مرآة البلدان*، جلد یکم، تهران: دانشگاه تهران.
- بلاذری، احمد (۱۳۳۷). *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
- بیک‌محمدی، حسن (۱۴۰۰). *مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران*، چاپ هفتم، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
- بیرونی، ابوریحان محمد (۱۳۵۲). *تحدید نهایات الأماكن لتصحیح مسافات المساکن*، تهران: دانشگاه تهران.
- پاسیون، مایکل (۱۳۹۹). *جغرافیای تاریخی: پیشرفت و چشم‌انداز*، ترجمه بهزاد اصغری، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حافظ ابرو، عبدالله (۱۳۷۵). *جغرافیای حافظ ابرو*، جلد دوم، تهران: میراث مکتوب.
- حافظ، خواجه‌شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵: ۶۷). *دیوان حافظ*، به‌کوشش صفر صادق‌نژاد، تهران: قطره.
- حموی، یاقوت (۱۳۸۰). *معجم البلدان*، جلد یکم، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- درگاهی، م. (۱۳۷۷). *نقد شعر در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- رابینو، یاسنت لویی (۱۳۷۴). *ولایات دارالمرز ایران؛ گیلان*، چاپ چهارم، رشت: طاعتی.
- راقم سمرقندی، میرسیدشریف (۱۳۸۰). *تاریخ راقم*، به‌تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد هفتم، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- رجاء، علی‌اصغر (۱۳۸۵). «معرفی کتاب صورالاقالیم»، *فصلنامه سخن تاریخ*، سال ۱، شماره ۱، زمستان، صص ۶۹-۷۷.

زهری، ابوعبدالله محمد (۱۳۸۲). *الجغرافیه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.



- سیدسجادی، منصور (۱۳۸۳). مرو؛ بازسازی جغرافیای تاریخی یک شهر بر پایه نوشته‌های تاریخی و شواهد باستانی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *صور خیال در شعر فارسی*، چاپ هشتم، تهران: آگاه.
- شیروانی، زین‌العابدین (بی‌تا). *بستان‌السیاحه*، تهران: سنایی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد سوم، چاپ هشتم، تهران: فردوس.
- فسایی، حسن (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری، دوره دو جلدی*، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- قرچانلو، حسین (۱۳۸۵). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های اسلامی*، جلد یکم، چاپ دوم، تهران: قزوینی، زکریا (۱۳۹۰). *عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات*، ترجمه یوسف بیگ‌باباپور و مسعود غلامیه، قم: مجمع ذخایر اسلامی.
- قزوینی، زکریا (۱۳۷۳). *آثارالبلاد و اخبارالعباد*، تهران: امیرکبیر.
- کرمی، محمد (۱۳۶۱). *أحسن‌التقاسیم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، جلد یکم، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- کلاویخو، گونسالس دو روی (۱۳۸۴). *سفرنامه*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ پنجم، تهران: علمی فرهنگی.
- گلکه، لیونار (۱۳۷۹). «*مبانی نظری جغرافیای تاریخی*»، بخش دوم، ترجمه محمدجعفر جباری، *مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، اردیبهشت، صص ۴۲-۵۲.
- ماخانی، محمدجلال (۱۴۰۱). «*جغرافیای تاریخی از دو منظر درآمدی بر اهمیت جغرافیای تاریخی پیرامون مسائل تاریخی ایران*»، *فصلنامه سیاست‌پژوهی اسلامی ایران*، سال اول، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۱، صص ۶۰-۸۰.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۸۵). *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ*، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- مستوفی بافقی (۱۳۸۵). *محمد مفید؛ جامع مفیدی*، جلد یکم، به تحقیق و تصحیح ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- مشتاقی نائینی، علی (۱۳۶۶). *گزارش کویر*، تهران: اطلاعات.
- معیری، هایده (۱۳۸۶). «*جغرافیا به‌مثابه‌ی یک سند تاریخی*»، *مجله پیک نور*، سال ۵، شماره ۱۸، تابستان، صص ۱۵۶-۱۳۷.
- ملایری، محمدمهدی (۱۳۷۹). *تاریخ و فرهنگ ایران*، جلد یکم، تهران: توس.
- منزوی، احمد (۱۳۸۲). *فهرست‌واژه کتاب‌های فارسی*، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف اسلامی.
- ناشناس (۱۳۸۶). *هفت کشور و سفرهای ابن‌تراب*، تهران: چشمه.
- نویی، عبدالحسین رجال کتاب حبیب‌السییر (۱۳۷۹). *رجال کتاب حبیب‌السییر*، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.



همایون فرخ، رکن‌الدین (۱۳۷۱). **دیوان شاعر ساحر؛ خواجه شمس‌الدین محمدحافظ شیرازی**، تهران: دیبا.
یزدانی‌راد، علی (۱۳۹۸). «جستاری در نقد باورها و دیدگاه‌های معمول در بارهٔ جغرافیای تاریخی و تاریخ یزد تا سدهٔ
پنجم هجری». **فصلنامهٔ فرهنگ یزد**، شمارهٔ ۴، صص ۲۷-۵۴.
یعقوبی، احمد (۱۳۵۶). **البلدان**، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.





Studying the historical geography in a sonnet by Hafez

Ali bazvan¹, Ismaeil sepahvandi², Majid sepahvand³

Abstract

Historical geography is a new scientific trend that is placed between the two sciences of history and geography, and in this science, natural sciences in the field of geography and spiritual (human) sciences in the field of history are discussed. Although historical geography is extracted from these two sciences, it can be said that it also feeds these two sciences. Considering that poets, like geographers and historians, pay attention to natural and spiritual sciences in their poems; Therefore, some poets who have been in wars and traveling with kings and emirs, their poems contain subtle and original points in this regard. Sometimes references are found in the poetry of poets, which are less discussed in other historical works. Although according to the evidence, Hafez was not a traveller, but he sometimes mentions places that are worthy of attention. Compared to other great poets, including Saadi, Hafez has few references, but these small references are sometimes very impressive and significant in his beautiful poetry. Among these poets, we can mention Hazrat Hafez, who has good references in this regard in his poems, and especially in a sonnet, "You are the crown on the head of the good people of the country, like a crown" in his poems. He has revealed his glory. The findings of the article indicate that Hafez has made clear references to some historical topics and topics in this sonnet, which has provided useful information for historians and researchers in the field of geography.

Key words: Hafez, poetry, sonnet, historical geography.

1 . Assistant Professor, Farhangian University, Tehran, Iran (corresponding author)// bazvanda@yahoo.com

2 . Lecturer at Farhangian University, Khorramabad, Iran// esy.sepah@yahoo.com

3 . Ph.d student of Lorestan University, Khorramabad, Iran// m.sepahvand4030@gmail.com